

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه بیست و هشتم؛ ۱۴۰۲/۰۸/۲۰ فقه العروة الوثقی (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

پرسش و پاسخ

۱- آیا روایت «اسحاق بن یعقوب» که امام (علیه السلام) فرمودند: «فارجعوا الى رواة حديثنا (یا احادیثنا) فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم»، ناظر به ولایت فقیه نیست؟ یا آنکه ناظر به اجتهاد و تقلید و رجوع جاهل به عالم است؟ زیرا اگر رجوع جاهل به عالم باشد، این امری عقلی بوده و معلوم است و نیاز به روایت ندارد؛ بنابراین روایت مذکور فراتر از رجوع جاهل به عالم می باشد.

پاسخ: منافاتی وجود ندارد که این روایت در دو حوزه اجتهاد و تقلید و ولایت فقیه مورد استناد و استدلال قرار گیرد. پس این روایت هم می تواند از ادله تقلید باشد و هم از ادله ولایت فقیه به حساب آید. در جلسه قبل گفتیم این روایت از ادله ای است که امام به جای واژه تقلید، از واژه «ارجعوا» استفاده کردند. یعنی ما به این روایت استدلال کردیم که واژه «ارجعوا» از جمله کلماتی است که در کنار تقلید قرار دارد. مثلاً یک جا هست «اسمع و اطع»، در جای دیگر آمده است «مراجعته» و جای دیگر از واژه «تقلید» استفاده شده است. با توجه به توضیحات مذکور این روایت قابل استناد در دو باب اجتهاد و تقلید و ولایت فقیه است.

۲- در جلسات قبل اشاره ای به تورم شد. بیان گردید که نمی توان همه معاملات امروز را که زیادی می گیرند ربانگاری کرد؛ زیرا در جایی که تورم مثلاً ۳۰ درصد و بیشتر است، اگر نهادی قرض بدهد و درصدی را بگیرد که به مراتب کمتر از تورم می باشد، آیا این ربا است؟ این بحث در خمس هم مطرح است که برخی از افراد از نظر اسمی و تورمی اموالشان زیاد شده است ولی در خارج چیزی زیاد نشده است. آیا خمس این زیادی و تورم لازم است یا خیر؟ اگر به تورم متوسط کشور، جنس های یک شخص رشد کرده است خمس ندارد برخلاف اینکه جنس یک شخصی رشد تورمی غیر متعارف دارد که لازم است خمس آن غیر متعارف و فوق العاده را بپردازد. اکنون سؤال این است آیا این تورم در زمان ائمه (علیهم السلام) هم بوده است و ایشان اشاره ای به این قضیه کرده اند یا خیر؟

پاسخ: لازم است در این باره تحقیق شود. لکن آنچه می توان گفت این است که تورم به این شکل در زمان ائمه (علیهم السلام) نبوده است و اصولاً کشورهای مثل کشور ما از استثنائات است. اما ممکن است گفته شود، تورم در زمان ائمه (علیهم السلام) هم بوده است. اگر معامله کالا به کالا بوده باشد که شخصی جنس داده مثلاً کسی فلان میزان برنج قرض داده است که باید همان میزان برنج را تحویل بگیرد، اگرچه ارزش برنج در زمان قرض، متفاوت با زمان تحویل آن باشد، قرض گیرنده نمی تواند در خواست زیادی کند. زیرا پول برنج داده نشده بلکه خود جنس برنج قرض داده شده است. در قدیم عمده معاملات کالا به کالا بوده است. اما مواردی مانند درهم و دینار بوده است که حکم پول نقد امروز را داشته است. دینار که از طلا است عموماً قیمتش ثابت بوده است، اما درهم نوسان داشته است، مثلاً یک زمانی ۱۰ درهم یک دینار بوده است و زمانی ۱۲ درهم یک دینار می شده است. در

باب دیه در برخی از روایات آمده دیه کامل انسان ۱۰ هزار درهم یا هزار دینار بوده است و در برخی از روایات آمده ۱۲ هزار درهم است. در اینجا علما می‌گویند چون درهم نوسان داشته زمان در قیمت آن اثرگذار بوده است. پس مثلاً یک زمانی درهم گران شده و تورم مثبت خورده و ۷ درهم، یک دینار می‌شده است و یک زمانی منفی می‌شده و ۱۲ درهم، یک دینار می‌شده است و این اثر تورمی در درهم است. اما اینکه یک جایی کسی پولی را قرض داده و این پول تنزل پیدا کرده و نزد امام (علیه السلام) رفته و طرح سؤال کرده باشد که آیا می‌تواند تورم را در قرض خود لحاظ کند یا خیر؟ چنین روایتی نیست. اما عدم چنین روایتی دلیل بر شبهه در بحث ما و مدعای ما نمی‌شود. این بحث، بحث ریاضی و عقلی است، لذا این تقلید بردار نیست و برخی فقها فرموده‌اند، تورم لحاظ شود. پس اگر معیار ربا سود و زیاده است، حُب اگر در جایی قرض با زیاده تورمی، نفعی را نمی‌رساند، بلکه یکسان می‌شود، این ربا نیست. حالا اگر کسی هم قبول ندارد باید گفت که این مسئله تقلیدی نیست.

تذکر: فقه هنوز بسیار جای کار دارد، حتی نسبت به مسائل گذشته که ادعا می‌شود کار شده است هنوز ابهاماتی وجود دارد. مانند اینکه اگر بخواهند مردی را به جرم قتل یک زن، قصاص کنند لازم است اولیای دم، نصف دیه مرد را بپردازند تا بتوانند قصاص نمایند. در اینجا سؤال شده است آیا پرداخت این مبلغ، مطابق سهم الارث است یا به تساوی بین اولیای دم تقسیم می‌شود؟ و مسائل دیگر که نیاز به بررسی دارد.

ادامه بحث جلسه قبل

در «مسئله ۸» مطالب مهم روشی مختلفی بیان شد. گفته شد ما در کنار واژه «تقلید»، واژگان «تصدیق»، «اسمع»، «اطع» و «مراجعة»^۱ را داریم. پس کلمه «تقلید» موضوعیت ندارد.

سؤال: در اینگونه موارد که واژه‌ای موضوعیت ندارد چه باید کرد؟

پاسخ: در اینگونه موارد باید دلیل را نگاه کرد. دلیل ما بر لزوم تقلید (تصدیق، گوش دادن، اطاعت کردن و مراجعه کردن) چیست؟ اولین دلیل ما بر لزوم تقلید یا هر واژه مشابه دیگر، عقل بود. بر هر مکلفی واجب است مقلد یا محتاط یا مجتهد باشد. بیان شد عقل به مکلف می‌گوید تو نیاز به مرخص یا عذر داری، زیرا دین تو مسائلی را دارد که باید به آن‌ها عمل کنی و باید تحصیل مؤمن کنی که این ایمنی خاطر جز با اجتهاد، تقلید یا احتیاط حاصل نمی‌شود. پس آنچه برای من عقل موضوعیت دارد تحصیل مؤمن است. آیا صرف گرفتن رساله و عمل نکردن مؤمن است یا باید به آن عمل نمایی تا ایمنی خاطر به دست آوری؟ آیا بنا بر تقلید فلان کس گذاشتن اگرچه آگاهی به نظرش نداشته باشی،

۱. چه چیزی تقلید نامیده می‌شود؟ آیا صرف مراجعه جاهل به عالم است؟ در پاسخ گفته می‌شود در تقلید صرف مراجعه جاهل به عالم نیست. در مراجعه جاهل به عالم، جهت راهنمایی گرفتن مراجعه که اگر خواستیم عمل می‌کنیم و اگر نخواستیم عمل نمی‌کنیم. مثل آنکه وقتی نزد پزشک می‌رویم اگر بخواهیم به نسخه او عمل می‌کنیم و اگر نخواستیم عمل نمی‌کنیم و اگر هم عمل می‌کنیم به حکم شرع است که می‌گوید خود را مدا کن. از این نظر دستور پزشک و سایر متخصصین مانند او، حکم ارشادی است. این درحالی است که در تقلید مراجعه برای اخذ نظر و وظیفه و تکلیف است که اگر عمل نکنیم خلاف باشد مؤاخذه می‌شویم و اگر عمل کنیم و خلاف در آید معذور هستیم. پس در تقلید مراجعه است اما مراجعه خاصی مد نظر است. پس به کارگیری آن مانند سایر واژگان غلط نیست.

موجب تحصیل مؤمن است یا آنکه باید نظر وی را بدانی؟^۲ آیا التزام کلی (مثلاً من بنا دارم تا زنده هستم از فلانی تقلید کنم. برخی مخالف بودند و استناد مورد به مورد را کافی می‌دانستند) لازم است؟^۳

لازم است بررسی شود که تحصیل مؤمن چه زمانی حاصل می‌شود؟ که باید سراغ دلیل حاکم (عقل) رفت و نظر او را پرسید. عقل می‌گوید تحصیل مؤمن و تحصیل غرض شارع لازم است. بعد سراغ روایات می‌رویم. در روایات واژگان «تقلید»، «تصدیق»، «شنیدن»، «اطاعت» و «مراجعه» بود که باید این واژگان را با هم ملاحظه کرد. نه اینکه صرفاً یک کلمه مانند «تقلید» از بین سایر کلمات انتخاب شود و بعد پیرامون آن شروع به بحث شود. جالب است بسیاری ارتکاز ذهنی خود را از آن واژه بیان می‌دارند. وقتی ما می‌خواهیم یک یا چند کلمه را بررسی کنیم، لازم است روی همان دلیل حاکم متمرکز باشیم. مثلاً در این بحث دلیل ما عقل است و عقل می‌گوید تو مرخص و مؤمن می‌خواهی و تو باید این را تحصیل کنی.

گاهی بزرگان در مسئله دلیل عقلی دارند و به اسم دلیل عقل جمله‌ای را به کار می‌برند و بعد به تفسیر آن کلمه می‌پردازند. در حالی که عقل گنگ و لال است و زبان ندارد و این من و شما هستیم که دلیل عقلی را در جمله بیان می‌کنیم. مثلاً گفته می‌شود «الظلم قبیح عقلاً» یا «العدل حسن عقلاً». بعد بررسی کرده‌اند که ظلم و عدل چیست که عقل به قبح و حسن آن حکم می‌کند؟ سه تفسیر برای هر کدام بیان کرده‌اند. بعد ادامه داده‌اند، آیا ظلم به خدا معنا دارد یا خیر؟ مثلاً بنده‌ای که گناه می‌کند گفته شود آن بنده ظالم بر خدا است. یا آنکه نه، گفته شود گناه کار، بر خود ظلم می‌کند، اما ظلم بر خدا نمی‌کند. ظاهراً محقق اصفهانی می‌فرماید ظلم به خدا معنا ندارد. اما در برابر برخی می‌گویند معنا دارد. این جمله «الظلم قبیح» را ما از عقل در آوردیم؛ اما آیا خود عقل هم همین را می‌گوید؟ وقتی می‌خواهیم عقل را به زبان آوریم باید توجه داشته باشیم آن واژه‌ای را که ما می‌گوییم عقل نگفته است تا بر واژگانی که ما بیان می‌کنیم تمرکز نماییم و آن واژگان موضوعیت ندارند. مثلاً اگر گفتیم ظلم درباره خدا صادق نیست؛ آیا دلیلی که می‌گوید ظلم قبیح است از کار می‌افتد؟! پس می‌شود واژگان دیگری را بیان کرد، مثل آنکه «نابجایی» را قبیح بدانیم و به جای «ظلم» قرار دهیم.

نکته: آیه «و ما ظلمونا و لکن کانو انفسهم یظلمون»، می‌گوید اینطور نیست که شما به خدا لطمه می‌زنید بلکه شما بیچاره می‌شوید و این بیان با اطلاق اینکه بنده می‌تواند به خدا ظلم کند منافاتی ندارد. تفصیل این بحث در اصول خواهد آمد.

پیشنهاد

در اینجا چه کلمه‌ای شایسته است به کار رود؟ چه بیانی خوب است پیشنهاد شود؟

این عبارت پیشنهاد می‌شود: «استناد العالی الی الفقیه فی اعماله الشرعیة و تعقیبه بالعمل لدی اقتضائه.»

۲. اختلاف بود که برخی علم به مسائل در رساله را شرط تقلید می‌دانستند و برخی شرط نمی‌دانستند.

۳. نظر صاحب عروه التزام کلی بود.

چون کلمه مقلد موضوعیت ندارد گفته می‌شود، هر شخص عمل‌کننده‌ای در اعمال شرعی خود (نه سایر اعمال روزمره) به فقیه استناد کند و به وقت اقتضا عمل نماید^۴ تقلید است. در تقلید، استناد خط قرمز است. یعنی کسی بگوید من از مجتهدی تقلید می‌کنم یا فتاوی وی را تصدیق می‌کنم و... اما استناد نمی‌کنم این تقلید نیست. اما بحث عمل که بسیاری گفته بودند اما صاحب عروه بیان نکرد، شرط عمل بود. یعنی اگر استناد بکند و وقت عمل برسد ولی عمل نکند آیا به آن تقلید گویند؟ به نظر ما اینجا عمل می‌خواهد و ما اضافه بر واژه عمل، این قید را آورده‌ایم که اگر زمینه عمل برسد، عمل کند، تقلید متحقق می‌شود. علت این قید آن است که چنین شخصی که هنوز زمینه عمل برایش فراهم نشده (ولی اگر زمینه آن برسد عمل می‌کند) مقلد آن شخص است، برخلاف اینکه اگر صرفاً عمل کردن را شرط تحقق تقلید بدانیم، پس تا زمانی که زمینه عمل فراهم نشود، تقلید محقق نمی‌شود.

آیا به غیر از استناد، التزام کلی لازم است؟ به نظر ما التزام لازم نیست. آیا علم و فراگیری لازم است؟ فراگیری به عنوان مقدمه عمل لازم است و الا برای صدق تقلید لازم نیست.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

۴. گاهی استناد می‌شود ولی اقتضای عمل نیست، مثل آنکه شخصی در ارث استناد می‌کند اما نه ارث‌گذار است و نه ارث‌برنده و وقت عمل نیست.